

هذا
کتاب رساله
حضرت وافور که حضرات
وافوریه باید بمسائل آن عمل نمایند
در مطبعه کرویدون طبع شد

نوشته: العبد الفانی
المرء المسن

«در یکی از سفرهای خود به قریه «علمده» از قراء مازندران در زمانهای بسیار دور، یکی از معمرین محلی جزوه ئی با چاپ سنگی به من داد که خمیر مایه این جزوه شد. خواندن آن جزوه برای من بسیار مشکل بود زیرا نظم و ترتیبی در صفحات آن نبود، کلمات محوشده بود و عبارات، بدون معنی برجای مانده بود. کوشش بسیار نمودم آن جزوه را باز نویسی کنم و در قالب جزوه ئی خواندنی در آورم. اکنون که زحمات من بی نتیجه نمانده و آن جزوه به صورتی همگان پسند درآمده است، آن را به علاقمندان داستان ها و اشعار طنز تقدیم می کنم.»

... وجوب و حرمت و کراهت و اباحه
که در این رساله مطرح شده است
و وجوب ارشادی است نه وجوب
شرعی تا آنکه علما، کثره امثالهم
در محل طعن و ذم در نیاورند.....

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الحمد لله الذی خلق الافیون بقدرته وجعل فیہ شفاءً لأمراض بقوته وأدخل المُشْتاقین له بِرَحْمَتِهِ لَهْلَکَ مَنْ هَلَکَ عَنْ بَیِّنَةٍ وَیُحْیِی مَنْ حَیَّ عَنْ بَیِّنَةٍ وَصَلَّ اللهُ عَلٰی خَیْرِ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ وَأَصْحَابِهِ هُمْ خَیْرُ بَرِیَّةٍ وَلَعَنَةَ اللهُ عَلٰی أَعْدَائِهِمْ وَغَاصِبِی حُقُوقِهِمْ بِحِرْمَةِ مَنْ كَانَ خَیْرُ بَرِیَّةٍ .

وبعد چنین گوید، عبد آثم، المرء المَسْنُ عفی الله عنه. که از زمانی که حضرت وافور در بین ناس مشهور و معروف گشته الی الآن، کسی کماهی حقه، قدر آنرا ندانسته و بعضی هم که طالب وی گشته و عارف در حقیقت شده اند برخی ایشان را نهی از شرب آن مینمایند. لهذا لازم دانستم که شمه ئی از فضایل و بعضی از آداب و مسائل آن را بعرض دوستان و محبان برسانم. چه اگر اوصافش بسیار است و فضائلش بی شمار، و این رساله گنجایش عشری از اعشار و کمی از بسیار آن نیست، منجمله، معالجات امراض جسمانی است و مداوای آلام روحانی، عهد دوستی و محبت و پیمان و اتحاد و مودت را در میان طالبین خود محکم می سازد و شاربین خود را از فسق و فجور و ظلم و سرور، و کبر و غرور، دور می اندازد و شارب الخمر را از شرب نمودن، وزانی را از زنا کردن باز میدارد.

چيست این تازه که زاندازه فزون روح افزاست گر، می کهنه از او تازه کند روح، سزاست پس ای برادر من بر تو باد این چهار روز عمر خود را جز کشیدن حضرت وافور مصرف دیگری نمی نفرمائی که عنقریب اجلت میرسد و این گوشت های بدن نازکت را که چندین سال با مال حرام و حلال فربه ساخته ئی طعمه ی مار و مور می سازد.

جسمی که شود طعمه ی مار آخر و مور بگذار که کاهیده شود از وافور
فربه تن خود نمودی از مال حرام اینست که گویند به عقبی بخرام
زان پیش که در لحد شوی طعمه ی مور و افور بکش تا شودت کار به کام
مگر ندیده ئی در هر مجلس و محفلی که اجتماع حضرات کثراً مثالهم میشود چگونه اتحاد و یگانگی با هم دارند و در چسبانیدن جبهای تریاک یکدیگر را اعانت میفرمایند.

وافور که این زمان ندیم عرفاست منکر شدنش به هر جهت عین خطاست
تا حضرتش اندر این جهان گشت پدید او واسطه ی جمع میان ظرفاست
و ایضا خطبه ئی در شأن آن بزرگوار عرض شده و آن این است که به جهت عزت بارفعت با میمنت
با شوکت شفا دهنده ی هر شل و کور، جذب کننده ی نزدیک و دور، با ملاحظت تراز هر شیرین
و شور، گرم کننده تراز بخاری و تنور، سرد تراز شیرخشت و کافور، زنده تراز مار و عقرب
وزنبور، سخی کننده ی هر مرد لگور، ذلیل نماینده ی هر شخص غیور، پرخواص تراز مغز
عصفور، منفعت بخشنده ی قبر کن و مرده شور، دور کننده ی از درگاه خداوند غفور، آباد کننده ی
مزار و گور، اعلی حضرت وافور غفر الله ذنوب المشتاقین فی یوم النور و البسم الله حلل النور فی دار
السرور. آنکه دمَش چون دم مسیح مُحیا زنده کند مرده را یک دوسه حَبَا

ای بسا عاشقان کویش که دمی قرار ندارند و لحظه ئی در مفارقتش صبر و شکیبائی نتوانند و چه
بسیار رخسارهای گلناری که در عشقش به زعفرانی مبدل گشته و عمرهای طبیعی خویش را
در محبت وی به سی و چهل رسانیده. هر که در این درگاه مقرب تراست دنیا و عقبایش مخرب تر

میکنند که ما وافور را کم کردیم یا آنکه اقرار مینمایند که ما وافور را ترک کرده ایم. مگر نمی بینی چه صدمه ها از نکشیدنش بر آنها وارد می آید.

مثنوی درباره ی تارکان وافور

آنکه بُد وافوری و ترکش نمود	زندگانی بعد از آن براو چه سود
گر توحیی کم کشیدی نیک پسین	سالها بودی مرید و خادمش
رحم کن بر خود ز بعد شصت سال	پامنه تواند راین وزر و وبال
هر که نبود خادم وافور یان	دست او کوتاه بود از حوریان
یک دوحیی کش که تا مخلص شوی	گر بهشت نقد خواهی ای کیا
شرم از شافور کن ای بوالفضل	تا شود طاعات تو یکسر قبول
بشنواز من معنی وافور را	تا چه درمانی بکار آید تو را
معنی اجمالی آن را بدان	گر به این پنج حرف نامش پی بری
واو دیگر وحدت و عشق و وداد	هم الف از الفت و احسان بود
	راء آن ریحان روحت شاد باد
	چونکه دانستی توقرب و حرمتش
	جزدم وافور دیگر دم

مکش

ای خوش آن مردی که وافورش بدست خادم چاهی وقتد و قوری است
 ای خنک آنکس که عمر خویش را صرف در وافور کرده بی ریا
 پیر ——— در اتو، برو خدمت نما
 مجلس وافور با صدق و صفا

ایضا در مدح حضرت وافور

شد به وافور هر که مونس و یار	گشت فارغ ز محنت و آزار
روز و شب باید آنکه وافور یست	ای خوشا از سعادت مؤمن
هر که تریا کی است و وافوری	حب پی حب و چاهی و قلیان
مجمعی کان تمام وافوری است	هیچ از بهر او دریغ مدار
بین چه اشخاص صاحب عزت	گرتواورا حقیر بشماری
همه تریاک وقتد و چاهی شد	همچو اصحاب کهف اندر غار
	خوب در سیر آن جماعت رو
	شده از ملک و مال خود بی زار
	هر چه بود از منال و مال پدر
	وقنا ربنا عذاب النار
	من تعجب ز ثقبه ی وافور

که نماید و راهمیشه شعار
 همچو اشتر که می رود به قطار
 خویش را عنقریب پست شمار
 فاتقوالله یا اولو الابصار
 از کم و بیش تاد و صد خروار
 کاین همه تنگ و رونق بسیار

نی نی این حرف را غلط گفتم	جانور نیست هست آدم خوار
لیکن اینها نه ذم آن باشد	گرچه من خود مرید وافورم
عارفی در کنار مجلس بود	خواستم تا نمایمت بیدار
آیه ی مال و البنون خواندی؟	محفلی بود خانه ی بنده
زینت دنیوی به مال و ولد	رفتم و من نشستمش به کنار
این عیالی که جان و مال را	روبه من کرد و گفت آهسته
مینمودی جماع پی در پی	که بفرموده خالق غفار
منتظر هست یار دیرینه	و این دورالذتی بود بسیار
برتوای پیر حق خدای رئوف	کرده وافور هر دورا مقطوع
	مینمودی فدای او صد بار
	مونس و غمگسار هم بودید
	داشتی زاین عمل بسی اصرار
	حالی ماه و سال می گذرد
	رحم کن بروی ای خجسته شعار
	بر خود و بر عیال بی مانند
	رحم فرما به حق هشت و چهار

ای که گشته قامت همچون الف	در مذمت و ضرر وافور گوید
عمر خود بیهوده بنمودی تمام	عقلت از سر رفته و گشتی خرف
شب چو خوابی یار تو آید کنار	میکشی وافور در هر روز و شب
از خجالت میزنی خود را بخواب	میکشی وافور صبح، ظهر و شام
کیف وافور اگر یک بر صد است	نه ز حق شرم و نه از پیغمبرش
صبح می خوابی الی وقت غروب	بر گشاید از وفا بند ازار
میزنی پیوسته چرت و پینکی	هر چه با تو دست بازی میکند
مختصر دنیا و عقبایت تباه	مطلقا اورا نمیگوئی جواب
	دل پراز حسرت رود در گوشه ئی
	می نیرزدای برادر بیخود است
	نه نماز و طاعت مانده بجا
	گشته ئی غافل تواز کل عیوب
	بر سر هر سفره بنشین مدام
	رفته غیرت از تو، هم زیر کی
	سرفه گوزک میزنی تا نصف روز
	در دود دنیا مفلسی و رو سیاه
	بر گشای پیر چشم کور را

در فایده و خواص وافور گوید

آنرا که عصر موسم وافور میشود بی اختیار گشته و مجبور می شود

نازم به حبه های شریفش که هر یکی فوراعلاج دردشل و کور میکند
 تعجیل کن کشیدن وافورای رفیق زان پیشتر که خانه ی تو کور میشود
 آنها که فربه اند یقین دان که زیر خاک بعدازدوهفته این نشان عور میشود

صدحیف جسم نازک و این عنصرلطیف اندرلحد چوخانه ی زنبور میشود
 چون قبض روح مؤمن وافورمی کنند موسی صفت روان به که
 طور میشود

رفتن از این سرای نکرده کسی علاج نه زرنه التماس نه هم زور میشود
 لیکن علاج فربهی ومارومورا از کثرت کشیدن وافور می شود
 بر مؤمنین حضرت وافور پیر مرد گردمبدم دعانکنی دور میشود

در آراستن مجلس حضرت وافور گوید

منقلی پرز آتش همچون نور کن تو حاضر به خدمت وافور
 بعد از آن گرم کن شماور را زود آور که موشمش شد دور
 چاهی مشکفام را دم کن که خمار آمده شده ناجور
 با سلیقه بجای من زودی استکان و پیاله را تو بشور
 زود قلیانکی مصفا کن که جزایت دهد خدای غفور
 جمله هم صحبتان وافوری گو که آیند یک بیک بحضور
 بعد از اینها نشین به کیف و به نور طالب چند حبی ار، هستی
 مدح وافور را تو پیر غیور هر که بشنیده میشود مسرور

«در ضرر و فائده ی وافور گوید»

داستانی دارم از وافور یاد گوش کن تا گردی از اهل رشاد
 دوش اندر محفلی از دوستان صحبت از وافور آمد در میان
 هر کسی تعریفی از آن مینمود گرچه آن تعریف هم تکذیب بود
 من مذمت کردم و منکر شدم زانکه چندی مبتلای آن بدم
 گفتم ای یاران هر آنکو مبتلاست او همیشه در دناک و در بلاست
 عمر صدر امیرساند او به سی اغنیا را افکنند در مفلسی
 او، پریشان و گرفتار و فقیر در بر اهل خرد خوار و ذلیل
 خوار کرده دوستانش سربسر مفلس و بی اعتبار و در بدر
 جان فدای حضرت وافور شد ای بسا اشخاص صاحب اعتبار
 دوستانش کرد بی نام و نشان یک زمان غافل شد دوره دور شد
 در جوابم عارفی گفت ای فلان بد مگو وافور آن را بد میدان
 زانکه دارد آن خواص بی شمار سرکشان را جمله میسازد مهار
 عارفی با فهم و با ادراک شد عارفی با محبان خود از راه وفا
 عقل او یک بر صد افزون میشود حلق او خوش طبع و موزون میشود
 چشم او نبود به دنبال زنان باشد او دائم پی پاکیزگی
 نبودش کاری به اطفال و کسان

در جواب گوید

هیچ وافوری بخود مردی ندید

تا که شد وافور در عالم پدید

رسته شد از عیش های دنیوی حور و غلمان را بخود دادش نوید
 چشم پوشید از عروسان جهان گشت از لذات دنیا ناامید
 گراز این دنیا نبرد او لذتی لیک در عقبی بمطلب هارسید
 گرز وصل نو عروسان در گذشت در عوض شهد لب حوران چشید
 پس تو پیر دیر، مکن تعریف بیش میشود قفل عروسان بی کلید

غزل در مدح حضرت وافور

وافور بکش صبح و پسین هر چه توانی تا کشف شود جمله ی اسرار نهانی
 این کبر و غروری که به سر هاست رها کن پرهیز کن از حالت ایام جوانی
 و افور ترا عاقل و فرزانه نماید صد حیف که از فایده اش هیچ ندانی
 تا لاغر و کاهیده شدی از دم وافور دیگر تو نبایست کشی بار گرانی
 عادی چو به وافور شدی هیچ نخواهی جز حضرت افیون زهر گونه دخانی
 یک عصر که در محضر وافور نشینی خوشتر بود از عمر طولی که در آنی
 این پند و نصیحت توز پیران شنوای دل کن گوش برادر که به دنیا تو نمائی

رباعی در مناجات گوید

تو فیک بده که تا کشم چند حبی تریاک مرا خودت رسانی ربی
 یارب توبده جزای آنها که کنند وافوری دل شکسته رابی حبی

وله ایضا در مناجات

یک لحظه دگر ز زندگی معذورم بگذشت اگر ز موسم وافورم
 یارب تو مرا جدا مکن از وافور رحمی فرما به صورت ناشورم

وله ایضا

یک لحظه بفرمای به آنها دوری یارب تو ببخشا گنه وافوری
 هر عصر برایشان، پیایی برسان تریاک و سپس چاهی دم،

در قوری

وله ایضا

گرد بر رسد ز فرقتش غمناکم یارب تو بزودی برسان تریاکم
 با آنکه ز طاعات تو غافل گشتم رحمی فرما به صورت ناپاکم

ساقی نامه

بزن هر رموزی ز آوازا مغنی بیا ساز کن سازا
 که دنیا نکرده به اهلش وفا رسد مرگ ناگه تورا از سما
 که فردا شوی طعمه ی مار و مور برای چه داری تو کبر و غرور
 تنی را که می پرورانی به ناز زحق داری امید عمردراز
 به دنیا نمائی شوی واژگون به غفلت کنی عمر خود را تباه
 گهی حرفی از این و آن میزنی گهی غیبت مؤمنان میکنی
 گهی مجلس نشسته خواران روی بدنبال زنه های مردم روی

گهی درلواط و گهی درقمار
 جز اینها نباشد ترا هیچ کار
 به بیع و شراهای بی حاصلت
 نداری تو پاک از حلال و حرام
 تورا گربود علم و فضل و هنر
 و یا باشی از جملگی بی خبر
 نشینی تو هر جا به عیش و سرور
 بود منزل آخرین تو گـور
 بفرمان حق نبودت احترام

در اینصورت ای عاقل با تمیز
 نشین گوشه بر حال خود اشک ریز
 بکن عادت خویش وافور را
 بگش نفس خود را بوافور زود
 مغنی بیاور تو وافور را
 بکن یاد یکدم تو شافور (۱) را
 نمادم، بزودی تو جای سفید
 خمار آمده موسمش در رسید
 بچسبان توحب و کبابش نما
 که ترسم شود موسم آن
 قضا
 بگیرانبرو آتشی ده به من
 چه آتش؟ مثال گلی در چمن
 بده تا که منم کشم چند حب
 پیایی بیاور تو بی واهمه
 بکن چاق قلیان تو با آب و تاب
 که باشد به پیش خدایت
 صواب
 چو تریاک در قوطی ات پر بود
 به از یک قطاری ز اشتر بود
 بده ساقیانصفه ی استکام
 دوحب دگر مانده در قوطیم
 که شد کیف وافورم اینک تمام
 مغنی بیاور تو قلیان بـرم
 که شوری ز نوافکنی در
 سرم
 بساطیکه وافور آمد میان
 مده ره دگر بر خسی اندر آن
 کسانی که وافور کش نیستند
 بر آنها حرام است چاهی خوردند
 کسانی که وافور را منکرند
 مبادا که قلیان به آنها دهید
 کز آنها وفادر جهان کس
 ندید
 اگر ذکرو وافور دانی چه هست
 دگر لب از آن بر نخواهی تویست
 بود ذکر آن دائما یا مجیر
 بر آن صاحب خانه باید گریست
 هر آن خانه کاثار وافور نیست
 هر آنکس فروشد چو تریاک بُد
 بریشش دو صد گوز و یکصد چسی
 چو تریاک بد را فروشد کسی
 طلب کن تو تریاک خوب ای عزیز
 که مردی شوی عاقل و با تمیز
 منم آنکه وافور را ترک کرد
 چونامم بخواهی بود پیر مرد
 ۱- شافور، وافورهای باریکی است که میانهای بلند و پرزوری روی آنها میزنند و مرحوم آسید جلال کلشادی
 آنرا شافور نامیده است.

وافورا گرنیامدی در عالم لذات جهان تمام بودی مبهم
تا حضرت او پای در این عرصه نهاد بر جمله دخانیات، او شد خاتم

وله ایضا

گر حرمت وافور تو میدانستی دیگرز علاقات جهان میرستی
صد حیف که بی معرفتی و غافل گر حرمت آن نمیکنی خود، پستی

وله ایضا

شخصی دیدم نشسته در پای کلک تریاک خریده بود و میزد به محک
هی سیخ بوا فور زد و خوش میگفت این عطر گل است یا که بوی میخک

وله ایضا

وافور بکش جان برادر که خوش است بهترز هزار دلبر ماه و ش است
هر کس که بود منکرش اهل غرض است بشنوزمن و بکش دوحیی که خوش است

وله ایضا

هر کس که کندقلیان وافوری را آب هم چاق کند بیاورد با آداب
چون داخل جنت شود او را آرند پوشند دو صد حله ز پوست سنجاب

وله ایضا

در واقعه دیدمش یکی وافوری گفتم که چرا تو اینقدر رنجوری؟
گفتا بجوابم که ندارم تریاک بنموده زمن حضرت افیون دوری

وله ایضا

این شخص که وافورکش بیجان است نه فکر لباس و نه بفکر نان است
از خواب که برخاست الی وقت غروب زاندیشه ی تریاک بسی نالان است

وله ایضا

اندر لب جوی آب وافور بکش اندر پس هر خواب تو وافور بکش
هر جا صنمی و لاله زاری دیدی بر رغم می ناب تو وافور بکش

وله ایضا

تا آمده وافور در این دار فنا خدام وی اند جملگی هالکنا
از کثرت عشق رنگشان زرد شده برخی نیلی چوماک دوزخنا

مسائل وافور

چون قرب و منزلت و خواص حضرت وافور را دانستی لازم است که مسایل و شرایط آنرا نیز بدانی و عمل نمائی که چنانچه جاهل از مسائل آن باشی هر چه تریاک بکشی باطل است. شرایط و آداب آن پنج مزخرف است.

مزخرف اول - در مقدمات و مقارنات و مؤخرات و محرمات وافور است. شخص وافوری باید یکساعت قبل از داخل شدن وقت در تدارک مقدمات وافور بوده باشد. مقدمات وافور یازده چیز

است. اول رفیق خوب تحصیل نمودن دوم منزل را صفا دادن و پاکیزه کردن سیم آتش خوب شعله دار تدارک کردن و مهیا کردن چهارم سماور را پاک کردن و آتش نمودن پنجم چای سفید اعلی و چنانچه ممکن نشود چاهی نمسه اعلی دم کردن ششم قند اُرسی و چنانچه ممکن نشود قند سفید و لایتنی خوب و خشک مهیا کردن هفتم فنجان نعلبکی چای را خوب شست و صفا دادن هشتم قلیان را صفا دادن نهم تنباکوی عطری اعلی مهیا کردن دهم تریاک لوله ئی خشک و خوش رنگ و بی عیب آماده کردن و حب نمودن یازدهم وافور را پاک کردن و کوک کردن و مقارنات وافور هفت چیز است اول وافور را داغ کردن دوم پس از چسباندن تریاک به وافور آنرا کباب کردن سیم موقوف کردن صحبت هنگام کباب شدن تریاک خصوصا وقتیکه جوش آمده باشد چهارم ظرف زیر وافور گذاردن که هر گاه آتش یا خورده آتش بیفتد حواس وافوری پریشان نشود پنجم حب رابه

حضرت وافور

۹

یک نفس کشیدن ششم دود وافور را در دهان حتی الامکان نگاه داشتن و فرو بردن و چنانچه نتواند خورده خورده از سوراخ دماغ بیرون کردن هفتم تا وافور گرم است دود فعه حب چسبانیدن و لا محاله سه حب پیایی کشیدن و بعد مشغول چاهی خوردن و قلیان کشیدن شدن. مؤخرات وافور چهار چیز است اول قلیان رازیرلب گرفتن و طول دادن که اقل آن نیم ساعت بشود دوم خاموشی نمودن بقسمیکه هرده کلمه که باوی صحبت بدارند یک کلمه آهسته جواب بگویند سیم سرو صورت و گردن را خاراندن است چهارم چشم ها را خماری نماید و خود را شبیه بخواب رفتن و چرت زدن بدارد. محرمات وافور هشت چیز است اول در جائیکه زیاد باد آید نشستن و وافور کشیدن حرام است دوم در مجلسی که کسی آنها را ملامت نماید نشستن و وافور کشیدن حرام است پنجم در تاریکی نشستن و وافور کشیدن در صورت استطاعت و قوه حرام است هشتم حرف زدن در میان وافور کشیدن هنگامی که حب تریاک بجوش می آید هفتم چاهی شب مانده و در قوری زیاد مانده یا جوش خورده یا کم مزه شده جایز نیست و در مجلس وافوری حرام است و بعضی بر آنند که چاهی اندک سرد شده هم جایز نیست و باطل است و احوط گرم کردن و اعاده خوردن است هشتم با وافور سوراخ گشاد یا میانه ی وافور سوراخ تنگ یا ترک خورده در صورتیکه میانه و دوات خوب ممکن باشد وافور کشیدن با آنها حرام است. مزخرف دوم در شکیات وافور است و آن بردوا زده قسم است. سه قسم آن اعتبار ندارد و نه قسم دیگر آن صحیح است بقسمی که ذکر می شود اما سه قسمی که اعتبار ندارد. اول شک کثیر الشک است دوم شک در میان بعد از محل است به این معنی که مجلس وافور بر چیده شده باشد و آتش هم تمام شده باشد سیم شک بعد از تمام شدن تریاک است. و امانه قسم که صحیح است اول شک در میان حب اول و دوم است. بنا بر این دوباره از سر بگیرد. دوم شک در میان حب دو سه. بنا بر این دو بگذار دو یک استکان سر خالی چای دشلمه بخورد و یک قلیان تازه بکشد و بعد مشغول شود سیم شک در میان حب سه و چهار است. بنا بر این سه گذارد و یک حب تریاک از قوطی رفیقش که با او هم وافور است بردارد و احوط آنست که با وافور رفیقش هم بکشد چهارم شک میان چهار و پنج است. در این صورت قلیان رازیرلب بگیرد و پنج دقیقه با حالت چرت زدن فکر نماید بعد بنا را بر چهار گذارد و دو حب تریاک را بر هم بچسباند و یک دفعه بروی وافور چسبانده و بکشد بعد یک استکان چاهی پر مایه با شیرینی میل نماید پنجم شک در میان حب پنج و شش است. بدون آنکه فکر کند بنا را بر پنج بگذارد و یک حب بچسباند و نصف را خود بکشد و تتمه را بدهد رفیق خود که با او هم وافور است بکشد و اگر تنهاست آن

نصف حب را قصد واجب و تتمه رانیت قربت نماید ششم شک در میان شش و هفت است. این حب را به مصالحه گذارد و بنا را بر شش و نیم بگذارد و بعد، بانیم حب از قوطی خودش یا یک حب از قوطی رفیقش که هم و افوراند بردارد و بکشد چونکه تریاک مفت اثرش مثل تریاک خودش نیست هفتم شک در میان حب هفت و هشت است بنا را بر هفت بگذارد و یک حب تریاک برود در مجلس دیگر بکشد و بعد بیاید در همین مجلس مشغول شود هشتم شک در میان حب هشت و نه است در این صورت بنا را بر هشت بگذارد و مشروط بر اینکه یک ساعت و افور کشیدن را موقوف نماید و مشغول خوردن چاهی و قلیان کشیدن شود و بعد یک حب تریاک بالا چسبان کرده بکشد نهم شک در میان حب نه و ده است بنا را بر ده گذارد و بعد برود قدری گردش نماید و لا اقل هزار قدم راه برود و پس از مراجعت دو حب تریاک تنقلاً بکشد و یک استکان چاهی شیرین بخورد و بعد قلیان را بانی پیچ بکشد تا با همان

حضرت و افور

۱۰

حالت قلیان کشیدن خواب رود. باری بعضی علمای و افوریین شک در و افور را الی بیست هم گفته اند ولی شخصی که و افور زیاد میکشد و الی ده حب هم شک نکرده بعد از ده حب در هر جا شک کند تریاک بکشد تا از شک خارج شود. مزخرف سوم. در مسائل متفرقه ی و افور است. مسئله تنها نشستن و و افور کشیدن در صورت قوه و استطاعت حرام است. چنانچه رفیق و افوری ممکن نشود شخص تارک و افور را پای منقل خود بنشانند و افوری هم بدست او بدهد و لا محاله یک حب تریاک به آن شخص دهد و چنانچه آنهم ممکن نشود و افور و تریاک کش را بردارد و برود در جائیکه و افوری سراغ دارد یا در محفلی که اجتماع و افوریان است رفته و افور خود را با جماعت بکشد که اگر تنها باشد بیم آنست که شیاطین با او شرکت نمایند. مسئله شیرهی تریاک نمالیده کشیدنش کراهت دارد و احوط آنست که هر قدر هم کم باشد بمالند و بکشند ولی تریاک نیمه مال کشیدن عیب ندارد. مسئله سوخته ی تریاک کشیدن در حال اضطرار و عدم تریاک عیب ندارد ولی با بودن تریاک، کشیدن سوخته حرام است. مسئله شخص و افوری که میخواهد و افور بکشد و تریاک ندارد هر کس که حاضر است باید که فرمانبرداری او را بکند و برود تریاک جهت وی اتیاع نماید و وجه تریاک را شخص و افوری خودش بدهد. مسئله چنانچه شخص و افوری تریاک ندارد و وجه هم ندارد هر گاه و افوریان دیگر را شنند باید با عنوان قرض یا ترحمّاً به او تریاک دهند و الا هر کس که حاضر است باید وجه تریاک را بعنوان قرض المفسده به او بدهد و احوط آن است که خودش هم برود تریاک جهت او خریداری نماید و چنانچه مسامحه نماید و موسم و افور آن بیچاره بگذرد و قضا شود گناهی که آن شخص و افوری در تمام عمر کرده است بگردن او است. مسئله شخص و افوری که تریاک ندارد و وجه و استطاعت هم ندارد بر تمام مخلوق چه و افوری و چه غیر و افوری واجب (بعضی ها منجمله حقیر سراپا تقصیر بر آن عقیده اند که واجب نوری است) که تریاک و لزومات آن که قند و چای و تنباکو و ذغال بوده باشد با و برسانند ولی یک نفر که متحمل شد از گردن دیگران ساقط میشود. مسئله شخص و افوری در بلادی که مانع از بردن تریاک ایرانی باشد و تریاک محصول خود آن بلد هم به جهت کشیدن خوب نباشد رفتن او حرام است مگر آنکه تریاک خوب در آن بلد ممکن بوده باشد. مسئله شخص و افوری که به خانه ی کسی میرود باید قوطی تریاک خودش را همراهش ببرد و در آنجا تریاک خودش را بکشد مگر آنکه تریاک نداشته باشد و وجه هم نداشته باشد که تریاک بخرد یا آنکه صاحب خانه یا رفیقان دیگر تنصیف کنند که تریاک ایشان را بکشد. مسئله در مجلسی که بعضی

وافوری هستند و بعضی غیر وافوری، باید تمام اهل مجلس ولو به عنف هم که بوده باشد هر یک یک حب تریاک بکشند و اشخاص وافوری باید تریاک دهان اشخاص غیر وافوری نمایند. و بلافاصله هم چاهی و قلیان تازه به آنها بدهند که متأذی از کشیدن وافور نشوند. مسئله هر گاه شخص وافوری در مجلسی واقع شود که بجز او دیگری وافوری در آن مجلس نباشد و بخواهد وافور بکشد چنانچه علاوه بر مصرف خودش آنقدر تریاک در قوطی او می باشد که هر کدام از آنها را هم یک حب تریاک بدهد در آن مجلس بنشیند و وافور بکشد و الا برود در مجلس علیحده و وافور بکشد و رأی اخوی آسید مجتبی و ملا مصطفی کرباسچی در این مسئله این است که هر گاه بقدر مصرف خودش هم زیاد تر نداشته باشد باز در همان مجلس بنشیند و وافور بکشد که سایرین هم از فیض ثواب مجلس محروم نباشند و او هم از فیض خدمت دوستان مستفیض شود. حقیر هم بواسطه ی برادری این مسئله را

امضا میدارم و تنفیذ میکنم. مسئله شخص وافوری در حجره ی تجارت یا محل کاسبی هر گاه وافوری شد و مجال ندارد برود خانه یا محضر وافوریان و در همانجا ولو آنکه آتش موجود نباشد یک حب ذغال بدهد بپرند در حجره های دیگر زیر آتش کنند و با همان آتش چند حبی وافور بکشد تا آنکه فراغت حاصل شود و بمحضر وافوریان یا منزل خود رفته وافور کشیدن را کامل نماید. مسئله در مجلسی که بعضی وافوری باشند و بعضی غیر وافوری، قلیان که می آورند باید اول حضرات وافوری بکشند و بعد سایرین. سوای آن حرام است. هم چنین است چاهی. مسئله شخصی که میخواهد ضیافت نماید باید مجلس وافوریان و غیر وافوریان را جدا کند و پیش خدمت آنان را هم که وافوری هستند وافوری قرار دهد. از چاهی ریزو چاهی آور و قلیان چاق کن و قلیان آور بلکه طباخ آنان را هم احوط آنست که وافوری قرار دهند و جدا کنند که بدانند مناسب حال و خوراک آنان چیست. مسئله شخص وافوری و افورش را کاملاً کشید و رفت به حمام باید از حمام که بیرون می آید وافور را اعاده نماید و احوط بعد از جماع و بیرون آمدن از بیت الخلاء اعاده ی وافور است مسئله در راه سفر که یک نفر وافوری در میان قافله باشد اختیار تام قافله با اوست. در هر کجا وافوری شد و خواست فرود آید جهت وافور کشیدن همه باید مطیع او باشند. همچنین هر وقت خواستند بار کنند چنانچه او وافورش را کشید و اذن داد بار کنند چنانچه اطاعت و همراهی نکنند سلامت در آن قافله نیست و مال آن قافله بر سارقین حلال است. مسئله هر گاه شخص وافوری رفت در بیت الخلا و بواسطه ی یبوست مزاج و تنگی ما تحت و غلبه ی خواب کار طول کشید و معطل شد و وقت کشیدن وافور رسید و خُدام آتش وافور و لزومات ان را مهیا کردند، باید خدام حتی تریاک را به وافور چسبانده بپرند در همان بیت الخلا بکشد که وقت نگذرد. مسئله شخص وافوری در هر خانه ئی که باشد و دو ساعت از شب بگذرد، دیگر صاحب خانه نباید بگذارد که آن شخص بیرون رود و چنانچه صاحب خانه او را نگاه ندارد خود وافوری اجباراً در همان جا بماند و بر صاحبخانه لازم است که تدارک آتش و چای و ملزومات وافور را جهت صبح او بگیرد مسئله شخص وافوری باید حتی الامکان بخانه ی غیر وافوری نرود خصوصاً در شب. مسئله وافوری در هر کجا میرود باید قوطی تریاکش همراهش بوده باشد بلکه چند حب ذغال هم گوشه ی دستمالش بوده باشد مسئله شخص وافوری که میخواهد بسفر رود و لو یک فرسنگ بوده باشد باید وافورش را کاملاً بکشد و بعد سوار شود مسئله در وقتیکه حب تریاک چسبانده شد و کباب شد باید دیگر حرف نزنند تا آن حب تمام شود و چنانچه یکی حرف بزند باید هر چه تریاک در قوطی دارد دیگران غارت نمایند و احوط

آنستکه در آنوقت دیگران هم صحبت را موقوف نمایند. مسئله شخص وافوری که میخواهد مشغول چای خوردن و قلیان کشیدن شود باید آتش، دم انبر جانگدازد و چنانچه جا گذارد از جماعت وافوریان خارج است و او را باید از جرگه ی وافوریان خارج نمایند و راه ندهند. مسئله شخص وافوری چقی و سیگار کشیدن او جایز نیست و اولی قلیان است مگر در صورت عدم دسترسی به آن که در آن صورت سیگار عیب ندارد. مسئله شخص وافوری که مشغول کشیدن وافور میباشد انبر وافور او را جایز نیست که بردارند بجهت سر قلیان گذاردن یا مصرف دیگر بلکه حرام است و چنانچه کسی بردارد باید با همان انبر آتش بر پشت دست او گذارند و بردارند تا آن آتش خاکستر شود مگر به اذن وافوری باشد که انبر را بردارند مزخرف چهارم - در سؤال و جواب و آداب وافور کشیدن. سؤال: هر گاه شخص غیر وافوری به وافوری فحش دهد حکمش چیست؟ جواب - زبان او را باید برید و بعد دهان او را بدوزند.

سؤال: چنانچه غیر وافوری، وافوری را کتک بزند حکمش چیست؟ جواب - ده مقابل باید او را قصاص کنند باذن حاکم وافوری که اعلم باشد در کشیدن تریاک و برای این اقل حکمش آن است که سر او را ببرند و اخراج بلد کنند. سؤال: غیر وافوری تکیه به شخص وافوری بزند بقسمی که آن بیچاره بيفتد حکمش چیست؟ جواب - او را باید بردوش کشیده ببرد تا آنجائیکه قبلا داشته برود و لو اینکه یک فرسنگ بوده باشد باید او را سوار کند ببرد بمحل مقصود برساند. سؤال: شخص فقیر وافوری که در محضر شخصی غنی و وافوری تشسته تکلیف شرعی آن غنی چیست؟ جواب - باید تریاکش را هر قدر او را کفایت کند به او بدهد بکشد و احوط آن است که بجهت یک دفعه دیگرش را هم بدهد. سؤال: نوکر وافوری میتواند نوکری شخص غیر وافوری را بکند یا نه؟ جواب - حرام است. سؤال: نوکر وافوری در وقت کشیدن وافور اگر آقایش صدایش زد و فرمانش داد تکلیفش چیست؟ جواب - در آنوقت حکم فرمان دهنده و فرمان برنده یکسان است بلکه در آنوقت جواب دادن او به آقایش حرام است و لو هر قدر صدایش بزند. سؤال: دو برادر یکی وافوری و یکی غیر وافوری است. میراث چگونه باید قسمت شود؟ جواب - برادر وافوری باید دو سهم ارث ببرد و غیر وافوری یک سهم و احوط آنستکه برادر وافوری تمام ارث را ببرد. سؤال: آتش وافور را کسی جهت سر قلیان یا بجهت مصارف دیگر بشکند حکمش چیست؟ جواب - سر آن شخص را باید شکست. سؤال: آتش وافور یا جرعه آن در حال کشیدن حب وافور در جامه یا روی فرش بيفتد تکلیف چیست؟ جواب - برداشتن آن جایز نیست مادام که حب وافور تمام کشیده نشود و لو آنکه آتش بگوشت بدن یا فرش قیمتی باشد و بسوزد مگر آنکه دیگری در آن مجلس بوده باشد و آتش را بردارد. سؤال: ذغال آتش وافور از چه نوع چوب باید باشد؟ جواب - در هر جائیکه آتش چوب بُنه ممکن شود، با آتش دیگر جایز نیست وافور کشیدن بلکه حرام است و چنانچه ذغال بنه ممکن نشود آتش ذغال بادام کوهی و پسته و انجیر و گُناز. و چنانچه اینها هم ممکن نشود آتش چوب رز و گلابی و توت و چنار هم جایز است مشروط بر اینکه هریک از این چوبها که بوده باشد زیر پهن کنند و دود کنند تا آتش شود و ذغال نموده در وقت حاجت بکار برند و تمام وافوریان باید این مسئله را بدانند. سؤال: نبات با چاهی خوردن شخص وافوری جایز است یا نه؟ جواب - چنانچه نبات نگین سفید خوب باشد بفتوای بعضی از وافوریان اصفهان که والد این بنده نیز از همان دسته است، از قند ارسی بهتر است. سؤال: چاهی در مجلس وافوری چه نوع باید باشد؟ جواب - در صورت بودن

چاهی آغیر، چای دیگر جایز نیست و در صورت عدم چاهی سفید، چاهی لمسه‌ی اعلا هم عیب ندارد. سؤال: حب تریاک که وافوریکه وافوری باید به دوات وافور بچسباند و بکشد چه مقدار باید باشد؟ جواب - علماء وافور در مسئله اختلاف نظر دارند. بعضی ها دو نخود ونیم گفته اند. بعضی سه نخود میفرمایند و فتوای مرجعشان آقای مهندس منوچهر، طاب ثراه سه نخود بوده است. مرحوم غفران پناه و رضوان آرامگاه ابو طالب یزدی طاب ثراه چهار نخود فرموده اند و جناب آقای سورن سیدار منی هاشش نخود فرموده است و جناب مستطاب لبّ الباب آقا سید جلال فرید النسب به کردستانی میفرمایند هشت نخود باید باشد و فتوای عبد الفانی هذا السید المسن ، کمتر از سه نخود جایز نیست ولی تقلید دیگران در این مسئله عیب ندارد. و اما آداب کشیدن وافور چون وقت کشیدن وافور فرامیرسد باید شخص وافوری امر نماید تا منزل را صفا دهند و اسباب چاهی را پاکیزه کنند،

قلیان را نیز مصفا نموده و چاق نمایند و منقل را هم پاک و پاکیزه نموده بلکه باید خاکستر منقل را با حنا بیبیزند و سفره‌ی چرمی زیر منقلی را بگسترانند و منقل را در مجموعه گذارده در میان سفره بگذارند و احوط آنستکه منقل، کتابی باشد و سفره‌ی زیر منقلی باید پنج گره و چهار طرف آن از مجمع زیر منقل متجاوز بوده باشد و دو نفرالی سه نفر وافوری بر سر یک منقل نشسته مشغول کشیدن شوند و احوط آنستکه هر گاه سه نفر شدند منقل را علاوه نمایند و هر دو نفر وافوری یک قلیان داشته باشند و سماور و اسباب چاهی خوری باید نزدیک خودشان بوده باشد و چای را هم باید بدست خودشان دم نمایند و در گوشه‌ی همان منقل جلوی رویشان بگذارند و هر وقت چاهی میخوانند باید خودشان بریزند و اولی آنست که چای دیشلمه بخورند و در میان وافور کشیدن باید حرف زدن را موقوف نمایند مگر بعد از اتمام حب و چنانچه غیر وافوری بمجلس آنها بیاید حتی الامکان او را راه ندهند و چنانچه ممکن نیست وارد شد هر گاه نتوانند او را فوری وافوری کنند و چنانچه ق ابل نیست، زنهار چاهی و قلیان خودشان را باوندند مگر آنکه امر نمایند از خارج قلیان و چاهی جهت او بیاورند و شخص که وافور کشید و میخواهد چاهی بخورد باید آتش دم انبر را ببیند آتش را بردارد پف نمودن جایز نیست. نه به آتش دم انبر و نه به منقل که خاکستر آن بصورت رفیق مقابلش نریزد. بلکه آتش که بر میدارد آهسته در همان منقل حرکتش بدهد که خاکستر آن بریزد و آتش هم شهید نشود و پس از فراغت از کشیدن وافور، وافور را پاک نماید و احوط آنستکه میانه وانبر وافور را نیز بادستمال ابریشمی پاک نموده با احترام تمام در جلد ظریف پاکیزه کرده در محل خوبی بگذارند. مسئله: هر گاه شخص، میزانی جهت تریاک کشیدنش قرار داده صبح که قوطی تریاکش را ملاحظه کرد دید یک حب یا بیشتر، از تریاک شبش باقی مانده از همان وقت که فهمید باید فوراً بنشیند و مشغول کشیدن وافور شود تا همان موسم شب گذشته که این حب تریاک او باقی مانده بود و آنوقت بعلاوه‌ی آنچه که کشیده، زمان که فرارسید، تریاک اندازه‌ی هر شب خودش را هم بکشد آنوقت امید هست که تلافی آنچه از او فوت شده بشود. مسئله: در ماه مبارک رمضان خواب شب بر حضرات وافوری حرام است. باید تمام شب را وافور بکشند و بعضی خواب شب روز را که روزه هستند تا دو ساعت بغروب مانده بخوابند و پس از بیدار شدن در تدارک و تهیه‌ی اسباب وافور باشند و احوط آن است که با وافور افطار نمایند و دعای اللهم لك صمت و علی رزقك اقطرت و علیك توكلت را در حین چسباندن حب و کباب نمودن آن بخوانند. مسئله: زکوة بر تریاک حضرات وافوری هر یک که متمول هستند هر ده حبی دو حب باید منظور بدارند و به اذن علماء وافور به مستحق وافوری برسانند و حتی الامکان

سوخته ی تریاک خود را هم بدهند فقراء وافوری. مسئله: وافوریان چراغی سفر کردن آنها حرام است و چنانچه اضطرار ابا یسیر کند حتی الامکان در سفر وافورشان را مبدل بوافور متعارف غیر چراغی نمایند. مسئله- هرگاه وافوری مستحق برزراعت تریاک بگذرد که مشغول گرفتن آن باشند، سهمی از آن تریاک را باید به او بدهند و او را محروم نسازند. مسئله: شخص وافوری حتی الامکان باید بخوابد خواب قیلوله را ترک نکند باین معنی که پس از فراغت از وافور صبح باید بخوابد تا ظهر که وقت وافور کشیدن است داخل شود. ممت بانخیر

قصیده مست که آقا سید مرتضی اصفهانی المخلص به (المرء المنین) بجهت آقا میرزا داود کرمانی در طلب تریاک انشاء نموده است

ای طهره ئی از قلمم بود تو سراسر	اینخت عمان کره می ارض قرون تر
آزوز که مهارتضا طرح جهان بخت	خاک تو، ابا آب کرم ساخت مخمر
دریای سخا، بحر کرم، معدن بخش	داود که دیش زعطا ابر در آذر
در بزم، زنی طعنه، که من بود بختم	در رزم، زنی خنده که، جنگ بنوذر
ما سیریم از جان و تو در کشور سیرجان	ما طالب تریاک و تو امروز تو انخر
تریاک همی دانی کامروز به این پیر	نیاب تر از مؤمن و گوگردک احمر
وقت آمده ایست که به یک لوله تریاک	کف روی زمین هشته در خویش گنم تر
مانا تو شویم همانا بخدا لیک	وافوری و تریاکی و سخا چنین خر
ما حُب تو دیدیم و زحِب تو کشیدیم	ما بود تو دیدیم که کصیم سراسر
مانا نه ابا ساینم از خواهش تریاک	مانا نه کنون رایم محروم از این در
با پیر گنکار که از سر در بار	به خطه زند طرحی در توده می اغبر
تا بر به جهان احتر سواره کند سیر	بادا به جهان کوکب بخت تو میسر

